اکونومیست تحلیل کرد؛ چرا پیشروی انصارالله در یمن به موفقیت رسید؟

شطرنج مقاومت در دریای سرخ

پیشروی انصارالله فقط مایه شرمساری عربستان نیست بلکه اهرم فشار جدیدی در اختیار تهران قرار می‌دهد زیرا متحدان ایران کنترل خود بر یک آبراه حیاتی دیگر را تقویت کرده‌اند. در پی این پیشروی‌ها قیمت نفت برنت تا ۱۰۸دلار در هر بشکه افزایش یافت

ترجمه

ماه‌ها بود که عربستان از احتمال آغاز حمله‌ای تازه علیه انصارالله سخن می‌گفت و متحدان یمنی این کشور نیز از غافلگیری‌هایی خبر می‌دادند که قرار بود معادلات میدان را تغییر دهد. هواداران این جریان حتی با اطمینان از احتمال سقوط حدیده (بندر راهبردی یمن) و پیشروی تا صنعا سخن می‌گفتند. اما با آغاز نبرد، ورق به‌گونه‌ای دیگر برگشت؛ این انصارالله بود که با ابتکار عمل در میدان، محاسبات طرف مقابل را برهم زد و همه را غافلگیر کرد. طی چند روز گذشته، نیروهای انصارالله به‌سرعت در امتداد ساحل غربی یمن پیشروی کرده‌اند. روز پنجشنبه، آنها مخا را تصرف کردند؛ شهری بندری که نام خود را به دانه قهوه «موکا» داده است. سپس جزیره پریم را نیز به کنترل خود درآوردند؛ برآمدگی صخره‌ای کوچکی در میانه باب‌المندب، تنگه‌ای که دریای سرخ را به اقیانوس هند متصل می‌کند.

همزمان، پهپادها به یک خط لوله نفت مهم در عربستان حمله کردند؛ خط لوله‌ای که روزانه تا ۷ میلیون بشکه نفت را به بنادر عربستان در دریای سرخ منتقل می‌کند. پس از حمله، این خط لوله «به عنوان یک اقدام احتیاطی» تعطیل شد.

پیشروی انصارالله فقط مایه شرمساری عربستان سعودی نیست؛ بلکه اهرم فشار جدیدی در اختیار تهران قرار می‌دهد، زیرا متحدان ایران کنترل خود بر یک آبراه حیاتی دیگر را تقویت کرده‌اند. در پی این پیشروی‌ها قیمت نفت برنت تا ۱۰۸ دلار در هر بشکه افزایش یافت. میانگین ملی قیمت گازوئیل در آمریکا نیز روز جمعه برای اولین بار در تاریخ از ۶ دلار به ازای هر گالن عبور کرد؛ رقمی که از حدود ۵.۸۵ دلار یک هفته پیش بیشتر و حدود ۶۰ درصد بالاتر از ۳.۷۱ دلاری است که رانندگان یک سال پیش پرداخت می‌کردند. بنزین نیز پس از ثبت رکورد در تعطیلات آخر هفته، اکنون به طور متوسط ۴.۲۲ دلار برای هر گالن قیمت دارد.

جنگ داخلی یمن در سال ۲۰۱۴ آغاز شد؛ زمانی که نیروهای انصارالله از مناطق کوهستانی شمال به سمت جنوب پیشروی کردند و شهرهای مهمی را به تصرف خود درآوردند. در ادامه، ائتلافی به رهبری عربستان سعودی در سال ۲۰۱۵ وارد جنگ شد. جنگ در نهایت به بن‌بست کشیده شد و خطوط مقدم از زمان آتش‌بس سال ۲۰۲۲ تقریباً ثابت مانده بود؛ تا اینکه حمله آمریکا علیه ایران، وضعیت موجود را برهم زد. در ماه ژوئیه، جنگنده‌های سعودی فرودگاه صنعا را بمباران کردند تا مانع ورود یک هواپیمای غیرنظامی ایرانی شوند. چند روز بعد، انصارالله اعلام کرد کشتیرانی عربستان در دریای سرخ را محاصره می‌کند. آنها همچنین حملات موشکی به شهرهای عربستان را که چند سال متوقف شده بود، از سر گرفتند.

بازگشت به یک جنگ جدی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید و روشن بود که انصارالله تلاش خواهد کرد مناطق ساحلی یمن در دریای سرخ را تصرف کند. درنهایت این اتفاق افتاد، عربستان و متحدانش غافلگیر شدند. گروه‌های مخالف انصارالله مجموعه‌ای پراکنده و نامنسجم هستند: از بنیادگرایان گرفته تا جدایی‌طلبانی که خواهان استقلال جنوب یمن هستند و همچنین شبه‌نظامیان قبایلی. برخی از آنها با عربستان و برخی دیگر با امارات متحده عربی هم‌پیمان هستند. اماراتی‌ها مؤثرتر از دیگران ارزیابی می‌شدند. اما عربستان در ماه دسامبر امارات را مجبور کرد از یمن خارج شود؛ پس از آنکه جدایی‌طلبان مورد حمایت امارات مناطقی را تصرف کردند و از اعلام کشور مستقل خود سخن گفتند. این مسأله موجب ایجاد شکاف در جبهه مخالفان انصارالله شد؛ شکافی که در نهایت به سود انصارالله تمام شد. با پیشروی انصارالله در جنگ اخیر، بسیاری از مخالفان آنها به‌سادگی گریختند. فرماندهان رقیب طی چند روز گذشته یکدیگر را به خیانت متهم کرده‌اند. نیروهای در حال عقب‌نشینی نیز سلاح‌های خود را کنار جاده‌ها می‌فروختند. عربستان پیش از این تلاش کرده بود با انعقاد پیمان دفاع متقابل با ترکیه و پاکستان که ماه گذشته با تبلیغات گسترده اعلام شد؛ مانع حمله به خاک خود شود. با این حال، متحدان جدید عربستان تاکنون چیزی فراتر از ابراز همدردی و آرزوی موفقیت برای این کشور ارائه نکرده‌اند. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا، با وجود درخواست‌های شخصی محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان، از حملات هوایی علیه انصارالله خودداری کرده است. حتی اگر او نظرش را تغییر دهد، توانایی‌های نظامی آمریکا تحت فشار قرار خواهد گرفت. یک عملیات طولانی احتمالاً مستلزم انتقال یکی از دو گروه ناو هواپیمابری است که در نزدیکی تنگه هرمز مستقر هستند. چنین اقدامی موقعیت آمریکا در منطقه را بیش از پیش تضعیف خواهد کرد.

احتمالاً هدف بعدی انصارالله، تعز؛ شهری کوهستانی باشد که بخش بزرگی از جنگ در محاصره بود، و مأرب؛ مرکز صنعت نفت و گاز یمن. در این میان، احتمالاً قیمت نفت افزایش خواهد یافت. حتی پیش از حمله اخیر، حضور انصارالله باعث شده بود کشتی‌ها از باب‌المندب دوری کنند. بر اساس داده‌های شرکت کپلر، عربستان در ماه اوت تنها ۲۰۰ هزار بشکه در روز نفت از طریق این تنگه صادر کرد؛ در حالی که این رقم در ژوئن ۴ میلیون بشکه در روز بود.

منبع: Economist

برش

آزمون دشوار عربستان و متحدانش

تصرف سواحل دریای سرخ یمن توسط انصارالله در حال تغییر موازنه قدرت در خلیج فارس نیز هست؛ تحولی که دست ایران را تقویت کرده و عربستان سعودی و کشورهای همسایه آن را با انتخابی دشوار روبه‌رو کرده است یعنی پذیرش هزینه‌های فزاینده یا تلاش برای رسیدن به توافقی با تهران. به گزارش رویترز، انصارالله با ایجاد موضعی مسلط بر باب‌المندب، یکی از مهم‌ترین مسیرهای کشتیرانی جهان، یک نقطه فشار جدید ایجاد کرده است؛ نقطه‌ای که اکنون صادرات نفت عربستان را که پس از بسته‌شدن تنگه هرمز به مسیرهای دیگری منتقل شده‌اند، تهدید می‌کند. بر اساس ارزیابی مقام‌های منطقه‌ای و تحلیلگران، محاسبه روشن است: ایران و یمن با تحت فشار قرار دادن کشتیرانی در دریای سرخ، همزمان با تنگ‌تر شدن مسیر هرمز، می‌توانند قیمت نفت را افزایش دهند و به تورم دامن بزنند و در عین حال، امید کشورهای منطقه به اتکا به واشنگتن برای حل بحران را کاهش دهند. در همین رابطه الکس واتانکا از مؤسسه خاورمیانه گفت، پرسش پیش روی کشورهای خلیج فارس این است که چگونه از منافع خود محافظت کنند و از درگیری‌ای که واشنگتن نمی‌تواند از آن خارج شود، جان سالم به در ببرند. این وضعیت می‌تواند آنها را به سمت دیپلماسی موازی با تهران و در گذر زمان، به سوی یک راهبرد امنیتی گسترده‌تر سوق دهد که کمتر از گذشته به آمریکا متکی باشد. او گفت: «کشورهای خلیج فارس دارند این واقعیت اساسی را در نظر می‌گیرند که ممکن است مجبور شوند، چه به مذاق آمریکا خوش بیاید چه نیاید، خودشان با ایرانی‌ها به توافق برسند؛ زیرا آمریکا نمی‌تواند آنها را از این باتلاق بیرون بکشد.»

آرون دیوید میلر، مذاکره‌کننده پیشین آمریکا هم گفت: «انصارالله می‌تواند از جغرافیا به عنوان یک سلاح استفاده کرده و تأثیری چشمگیر بر اقتصاد بین‌المللی و اقتصاد جهانی نفت بگذارد.»

یک مقام منطقه‌ای نیز گفت، پیشروی انصارالله، آخرین گام در چارچوب راهبردی حساب‌شده در منطقه است. این مقام افزود: «برای ایران، این یک بازی شطرنج است. آنها از پیش برای گام بعدی برنامه‌ریزی می‌کنند و همه اهرم‌های خود را به طور همزمان فعال نمی‌کنند.»

بدون روتوش

محمدمحسن فایضی
کارشناس مسائل فلسطین

سی‌وسه سال پس از توافق اسلو

در سپتامبر ۱۹۹۳، اولین توافق رسمی میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین امضا شد. این توافق توسط یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، با حضور بیل کلینتون، رئیس‌جمهوری آمریکا، در محوطه کاخ سفید امضا شد.

نام رسمی این توافق، «اعلامیه اصول درباره ترتیبات حکومت موقت خودگردان» بود؛ اما چون مذاکرات محرمانه‌ای که به توافق انجامید در شهر اسلو، پایتخت نروژ، برگزار شده بود، این توافق به نام «اسلو» مشهور شد. برخلاف تصور عمومی و همان‌طور که از نام آن نیز پیداست، اسلو یک توافق صلح نهایی نبود؛ بلکه یک چارچوب انتقالی پنج‌ساله بود که قرار بود مقدمات تشکیل دولت فلسطینی در کرانه باختری و نوار غزه را فراهم کند. بر اساس این توافق، تشکیلات خودگردان فلسطین ایجاد شد تا در دوره انتقالی، بخشی از امور فلسطینی‌ها را اداره کند و پس از آن، مذاکرات درباره مسائل اصلی و نهایی آغاز شود؛ مسائلی مانند مرزهای دولت فلسطینی، وضعیت قدس، امنیت، شهرک‌های اسرائیلی، آوارگان فلسطینی و سایر اختلافات اساسی. در این دوره پنج‌ساله، فلسطینی‌ها دارای نیروی پلیس و ساختارهای امنیتی می‌شدند، اما حق تشکیل ارتش مستقل نداشتند. همچنین بخش مهمی از امور اقتصادی، بودجه، رفت‌وآمد، مرزها و روابط خارجی همچنان تحت محدودیت‌ها و نظارت اسرائیل باقی می‌ماند. در ادامه نیز کرانه باختری در توافق اسلو ۲ به سه منطقه A، B و C تقسیم شد؛ تقسیم‌بندی‌ای که در عمل بیش از ۶۰ درصد از کرانه را تحت کنترل اسرائیلی‌ها باقی گذاشت. همزمان قرار بود اسرائیل به‌تدریج از بخش‌هایی از کرانه باختری و نوار غزه عقب‌نشینی کند تا در نهایت زمینه برای شکل‌گیری یک دولت فلسطینی در کنار اسرائیل فراهم شود.

اما یکی از مهم‌ترین موانع اجرای اسلو، از داخل خود اسرائیل شکل گرفت. اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، به دلیل به رسمیت شناختن سازمان آزادی‌بخش فلسطین، مذاکره با فلسطینی‌ها و امضای توافق اسلو، با مخالفت شدید جریان‌های راست‌گرا و مذهبی اسرائیل روبه‌رو شد و سرانجام در سال ۱۹۹۵ توسط یک یهودی افراطی به نام ایگال امیر ترور شد. عرفات هم سال ۲۰۰۴ در مرگی مشکوک ترور شد. به این ترتیب، دو چهره اصلی توافق و برنده مدال صلح ۱۹۹۴ پیش از آنکه این روند به یک توافق نهایی صلح منجر شود، حذف شدند. در سال ۲۰۰۰، با شکست مذاکرات نهایی در کمپ دیوید و آغاز انتفاضه دوم، در عمل روند اسلو وارد مرحله فروپاشی شد و یاسر عرفات نیز بیش از گذشته از مسیر مذاکرات اسلو فاصله گرفت. با این حال اسلو، توافقی که قرار بود تنها یک چارچوب پنج‌ساله و موقت باشد، هنوز بخش مهمی از ساختار سیاسی و امنیتی رابطه اسرائیل و فلسطینی‌ها را شکل می‌دهد.

در تمام این سال‌ها، از مواضع نتانیاهو در سال ۲۰۰۱ تا مواضع صریح اسموتریچ و بن‌گویر در سال ۲۰۲۶، جریان‌هایی در اسرائیل خواستار لغو اسلو بوده‌اند؛ اما در عمل، ساختارهایی که اسلو ایجاد کرد، از جمله تشکیلات خودگردان و تقسیم‌بندی مناطق کرانه باختری، همچنان پابرجا مانده‌اند. از این منظر، می‌توان گفت اسلو اگرچه به یک توافق صلح نهایی منجر نشد، اما یک نظم سیاسی جدید در سرزمین‌های فلسطینی ایجاد کرد تا بر بستر آن صهیونیست‌ها بتوانند فلسطینی‌ها را بالاخص در کرانه کنترل کنند. نوارغزه از سال ۲۰۰۵ با خروج اسرائیل از این باریکه و تسلط مقاومت حماس بر آن سرنوشت متفاوت‌تری را تجربه کرد.

چین با نادیده‌گرفتن تحریم‌های ایران، نظم حقوقی آمریکا را به چالش می‌کشد

ژئوحقوق؛ سلاح جدید پکن علیه واشنگتن

وقتی پکن به شرکت‌های چینی دستور می‌دهد از تحریم آمریکا علیه پالایشگاه‌های مرتبط با نفت ایران تبعیت نکنند درواقع فقط درباره نفت تصمیم نمی‌گیرد. پکن در حال طرح یک ادعای بزرگ‌تر است. این چین است که تعیین می‌کند شرکت چینی از چه قانونی تبعیت کند. از این منظر، تحریم نفت ایران به یک نقطه عطف در یک نبرد بسیار بزرگ‌تر تبدیل می‌شود؛ نبرد بر سر حاکمیت صلاحیتی

یادداشت

فرشید فرحناکیان
دکترای حقوق نفت و گاز

رقابت میان ایالات‌متحده و چین مدت‌هاست از قالب کلاسیک رقابت دو اقتصاد بزرگ جهان خارج شده است. زمانی مسأله اصلی، حجم تجارت، نرخ رشد اقتصادی، ذخایر ارزی یا توان نظامی بود. سپس جنگ تعرفه‌ها، نبرد بر سر نیمه‌رساناها، کنترل صادرات، هوش مصنوعی و زنجیره‌های تأمین به میدان اصلی رقابت تبدیل شدند. اکنون اما جبهه‌ای تازه در حال شکل‌گیری است؛ جبهه‌ای که شاید کمتر دیده می‌شود، اما می‌تواند در بلندمدت حتی مهم‌تر از تعرفه و تحریم باشد: رقابت بر سر قدرت حقوقی.

پرسش جدید دیگر صرفاً این نیست که چه کشوری اقتصاد بزرگ‌تر یا ارتش قدرتمندتری دارد. پرسش این است که چه کشوری می‌تواند رفتار بازیگران خارج از مرزهای خود را از طریق قوانین خود تحت کنترل درآورد؟ چه کشوری می‌تواند شرکت‌های خارجی را وادارد میان دو نظام حقوقی یکی را انتخاب کنند؟ و درنهایت، چه کسی می‌تواند تعیین کند در اقتصاد جهانی، «کدام قانون» بر «چه کسی» اعمال شود؟

اقدام‌های اخیر پکن در این چارچوب معنای بسیار بزرگ‌تری پیدا می‌کنند. وزارت بازرگانی چین در ماه مه، در اقدامی بی‌سابقه، به شرکت‌های چینی دستور داد از تحریم‌های آمریکا علیه پنج پالایشگاه داخلی که نفت خام ایران را فرآوری می‌کنند، تبعیت نکنند. چند هفته بعد، وزارت دادگستری چین نیز در اقدامی مشابه، تحقیق ضدیارانه‌ای اتحادیه اروپا علیه یک شرکت امنیتی چینی را نوعی اعمال ناموجه صلاحیت خارجی دانست و سازوکاری را برای مقابله با آن فعال کرد.

در نگاه اول، ممکن است این اقدامات صرفاً حلقه دیگری از زنجیره تلافی‌های تجاری و سیاسی میان قدرت‌های بزرگ به نظر برسد؛ اما درواقع، مسأله عمیق‌تر است. چین در حال ساختن چیزی است که می‌توان آن را زرادخانه حقوقی یک قدرت بزرگ نامید. این زرادخانه شامل تحریم‌های متقابل، مقررات مسدودکننده، کنترل صادرات، محدودیت سرمایه‌گذاری خارجی، بررسی‌های امنیت ملی، فهرست‌های تحریمی و گسترش صلاحیت فراسرزمینی است. مهم‌تر از همه، چین در تلاش است زیرساخت انسانی و نهادی لازم برای تبدیل قوانین کشور و قوانین مطلوب خود به ابزار قدرت ژئوپلتیک و ژئواکونومیک را ایجاد کند. این تحول می‌تواند نشانه آغاز مرحله‌ای تازه در رقابت آمریکا و چین باشد: جنگ برای تصاحب قدرت صلاحیتی.

چین و حکمرانی قانون‌محور مرتبط با امور خارجی

برای درک پروژه چین، ابتدا باید فهمید قدرت اعمال فشار آمریکا فقط بر ناوهای هواپیمابر، دلار یا شرکت‌های فناوری استوار نیست. یکی از مهم‌ترین اما کمتردیده‌شده‌ترین منابع قدرت فشار واشنگتن، اصرار این کشور برای گسترش دامنه قانون خود به خارج از مرزهای ایالات‌متحده است. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم صرفاً یک قدرت اقتصادی و نظامی نبود؛ بلکه یکی از معماران اصلی نظم حقوقی بین‌المللی نیز محسوب می‌شد. واشنگتن در شکل‌گیری منشور سازمان ملل، نظام برتون وودز و نظام تجاری پساجنگ نقش تعیین‌کننده داشت. به‌تدریج، این نهادها با شبکه‌ای از بازارهای مالی، شرکت‌های چندملیتی، بانک‌ها، قراردادها و دادگاه‌ها، عمدتاً در درون آمریکا، پیوند خوردند. نتیجه آن بود که اقتصاد جهانی، به درجات مختلف از نهادهای آمریکایی تأثیرپذیر شدند.

همین موفقیت، اما یک نتیجه ناخواسته نیز داشت: چین و دیگر قدرت‌ها دریافتند که وابستگی به زیرساخت‌های حقوقی و مالی آمریکا، می‌تواند به یک آسیب‌پذیری ژئوپلتیک تبدیل شود. برای چین، مسأله قانون، مدت‌ها یک مسأله عمدتاً داخلی بود؛ اما تبدیل‌شدن این کشور به یک قدرت اقتصادی جهانی و درعین حال مواجه شدن با سوءاستفاده‌های مکرر دولت آمریکا از قوانین خود برای تأثیرگذاری بر دولت‌های مستقل و شرکت‌های غیرآمریکایی، پکن را با واقعیتی جدید روبه‌رو کرد: شرکت‌ها، بانک‌ها و شهروندان چینی به طور فزاینده‌ای در معرض فشارهای ناشی از اعمال قوانین کشورهای خارجی، عمدتاً ناشی از اجرای قوانین آمریکا قرار داشتند.

تحریم هواوی، فشار بر ZTE، محدودیت‌های صادرات فناوری، پرونده‌های قضایی بین‌المللی و استفاده آمریکا از قوانین خود در موضوعات فراسرزمینی، همگی برای پکن یک پیام روشن داشتند: قدرت اقتصادی بدون قدرت حقوقی، ناقص است و برای مقابله با این قدرت حقوقی غیرقانونی آمریکا، باید چاره‌ای اندیشید. به همین منظور، از حدود یک دهه پیش، چین پروژه‌ای گسترده را آغاز کرد که در ادبیات رسمی این کشور با عنوان حکمرانی قانون‌محور مرتبط با امور خارجی شناخته می‌شود. این مفهوم یک پروژه جامع است. چین می‌خواهد وکلایی تربیت کند تا حقوق آمریکا و اروپا را بشناسند. می‌خواهد شرکت‌های چینی بتوانند در دادگاه‌های خارجی از خود دفاع کنند. می‌خواهد در پرونده‌های بین‌المللی، استدلال‌های حقوقی چین به زبان حقوقی قابل‌فهم برای مخاطبان خارجی ارائه شود. می‌خواهد دادگاه‌ها و مراکز داوری خود را به گزینه‌هایی در برابر لندن، نیویورک، پاریس و سنگاپور تبدیل کند و در سطحی بالاتر، می‌خواهد خود در نوشتن قواعد آینده جهان نقش داشته باشد.

از زمان روی کار آمدن شی جین‌پینگ، چین سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در آموزش حقوق بین‌الملل و حقوق خارجی انجام داد. دانشگاه‌ها و مراکز تخصصی جدیدی ایجاد شده‌اند و ده‌ها برنامه آموزشی برای تربیت متخصصان حقوق فرامرزی شکل گرفته است. در سال ۲۰۲۴، پکن ده‌ها مشارکت دانشگاهی و نهادی را برای تربیت متخصصان حقوقی بین‌المللی سازماندهی کرد؛ شبکه‌هایی که دانشگاه‌ها، دادگاه‌ها، نهادهای دولتی، مؤسسات حقوقی و مراکز داوری را به یکدیگر متصل می‌کنند.

به این ترتیب، چین صرفاً در حال تصویب قانون نیست؛ بلکه در حال ساختن سرمایه انسانی حقوقی است. همان‌طور که آمریکا طی دهه‌ها شبکه‌ای از وکلای بین‌المللی، دانشگاه‌های حقوقی، شرکت‌های بزرگ حقوقی و متخصصان تحریم و امنیت ملی ایجاد کرد، چین نیز تلاش می‌کند نسخه خاص خود از این اکوسیستم را بسازد.

از قانون دفاعی تا قانون تهاجمی

اما واکنش چین به این قدرت‌نمایی آمریکا با تکیه بر قوانین داخلی‌اش، یک روی دیگر هم دارد. یکی از مهم‌ترین مراحل تحول قدرت حقوقی چین، تصویب مقرراتی برای مقابله با اعمال فراسرزمینی قوانین خارجی دیگر کشورها بود. در سال ۲۰۲۱، چین مقررات مسدودکننده خود را تصویب کرد. این مقررات به دولت چین اجازه می‌دهد در شرایطی مشخص، شرکت‌ها و اشخاص چینی را از تبعیت از قوانین یا اقدامات خارجی منع کند.

این تحول، یک تغییر بنیادین در وضعیت شرکت‌های چینی ایجاد می‌کند. پیش‌تر، یک شرکت چینی ممکن بود تنها با این پرسش مواجه باشد که آمریکا چه چیزی را ممنوع کرده است. اکنون این شرکت ممکن است با دو دستور متعارض مواجه شود. آمریکا می‌گوید: «معامله با طرف تحریم‌شده را متوقف کن.» چین می‌گوید: «از تحریم خارجی تبعیت نکن.»

در اینجا، شرکت دیگر صرفاً قربانی یک تحریم نیست؛ بلکه به میدان برخورد دو صلاحیت حقوقی تبدیل می‌شود. این همان چیزی است که می‌توان آن را جنگ حقوقی بر سر شرکت‌ها نامید. نمونه نفت ایران دقیقاً در همین چارچوب قابل‌تحلیل است. وقتی پکن به شرکت‌های چینی دستور می‌دهد از تحریم آمریکا علیه پالایشگاه‌های مرتبط با نفت ایران تبعیت نکنند، درواقع فقط درباره نفت تصمیم نمی‌گیرد.

پکن در حال طرح یک ادعای بزرگ‌تر است. این چین است که تعیین می‌کند شرکت چینی از چه قانونی تبعیت کند. از این منظر، تحریم نفت ایران به یک نقطه عطف در یک نبرد بسیار بزرگ‌تر تبدیل می‌شود؛ نبرد بر سر حاکمیت صلاحیتی.

ایران؛ نقطه عطف نبرد میان دو نظام حقوقی

ایران در این تحول موقعیت ویژه‌ای دارد. برای سال‌ها، تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران نمونه کلاسیک استفاده غیرقانونی از قدرت اقتصادی و حقوقی این کشور برای اعمال فشار ژئوپلتیک بوده‌اند. اما شبکه تحریم‌ها تنها شرکت‌های ایرانی را هدف قرار نمی‌داد؛ بلکه هر بانک، شرکت بیمه، کشتیرانی، پالایشگاه یا معامله‌گری که با اقتصاد ایران ارتباط داشت در معرض خطر قرار می‌داد. این سازوکار برپایه ویژگی معروف «تحریم‌های ثانویه» عمل می‌کند. واشنگتن لازم نبود مستقیماً همه بازیگران جهان را کنترل کند. کافی بود هزینه ارتباط آنها با نظام اقتصادی آمریکا را آن‌قدر بالا ببرد تا داوطلبانه از ایران فاصله بگیرند. اما اگر چین بتواند به شرکت‌های خود تضمین دهد که در برابر بخشی از این فشارها از آنان حمایت حقوقی و اقتصادی خواهد کرد، معادله تغییر می‌کند. این به معنای پایان تأثیر تحریم‌های آمریکا نیست؛ به معنای افزایش هزینه اعمال آن است. تحریم زمانی بیشترین کارایی را دارد که بازیگران هدف، فقط یک نظام حقوقی مداخله‌گر را پیش روی خود ببینند؛ اما اگر یک شرکت بتواند میان چند نظام حقوقی مانور دهد، جهان وارد وضعیت تازه‌ای می‌شود. در این وضعیت، تحریم‌های آمریکا ممکن است با قانون مسدودکننده چین روبه‌رو شوند؛ محدودیت فناوری آمریکا با کنترل صادرات چین پاسخ داده شود و یک پرونده قضایی غربی با طرح دعوا در دادگاه یا مرکز داوری دیگری خنثی یا پیچیده شود. نتیجه، حرکت تدریجی جهان به سمت یک نظم حقوقی چندمرکزی است.

جهان‌شمول‌سازی قانون چین

پروژه چین تنها دفاع در برابر قوانین آمریکا نیست. پکن به‌تدریج درحال‌توسعه ابزارهایی برای اعمال تأثیر متقابل بر بازیگران خارجی نیز هست. در بیش از بیست قانون چین، مقرراتی با آثار فراسرزمینی افزوده‌شده است. قانون امنیت ملی هنگ‌کنگ نیز برای برخی جرایم، صلاحیت نسبت به اعمالی در خارج از قلمرو هنگ‌کنگ را تعریف کرده است. چین از ابزارهایی مانند کنترل صادرات، بررسی سرمایه‌گذاری خارجی، محدودیت‌های سایبری، فهرست نهادها و کنترل دسترسی به مواد استراتژیک استفاده می‌کند. قدرت چین در این حوزه بویژه در زنجیره تأمین اهمیت پیدا می‌کند. برای مثال، کنترل چین بر بخش‌هایی از زنجیره مواد معدنی حیاتی و عناصر نادر خاکی به این کشور امکان می‌دهد قانون را با قدرت اقتصادی ترکیب کند.

فرارسیدن عصر ژئوحقوق

اگر قرن بیستم، قرن ژئوپلتیک نفت و قدرت نظامی بود و دهه‌های آغازین قرن بیست‌ویکم با ژئواکونومی فناوری، انرژی و زنجیره تأمین تعریف شد، اکنون می‌توان یک مفهوم دیگر را هم جدی گرفت: ژئوحقوق. در این نظم احتمالی جدید، قدرت فقط به معنای توانایی کنترل قلمرو نیست؛ بلکه به معنای توانایی تعیین قواعدی است که رفتار دیگران را شکل می‌دهند. تحریم آمریکا، مقررات مسدودکننده چین، کنترل صادرات تراشه، محدودیت صادرات عناصر نادر خاکی، تحقیقات ضدیارانه‌ای اروپا و جنگ بر سر صلاحیت دادگاه‌ها، همگی اجزای یک تحول بزرگ‌تر هستند. گویی جهان از نظمی که در آن یک کشور ادعای مرکزیت حقوقی مسلط را داشت، به سمت جهانی حرکت می‌کند که در آن چند قدرت بزرگ می‌کوشند قلمروهای حقوقی رقیب ایجاد کنند.

برای ایران، اهمیت این تحول تنها در امکان فروش نفت به چین خلاصه نمی‌شود. اهمیت واقعی در این است که ایران به یکی از نقاط برخورد میان دو معماری حقوقی و اقتصادی تبدیل‌شده است: معماری تحریم و صلاحیت فراسرزمینی آمریکا از یک‌سو و معماری مقاومت حقوقی چین از سوی دیگر. بنابراین، دستور پکن به شرکت‌های چینی برای بی‌اعتنایی به تحریم‌های آمریکا علیه پالایشگاه‌های مرتبط با نفت ایران، یک تصمیم صرفاً تجاری نیست. این اقدام حامل یک پیام ژئواکونومیک بسیار بزرگ‌تر است: چین نمی‌خواهد فقط در بازار جهانی سهم بیشتری داشته باشد؛ می‌خواهد در تعیین قوانینی که بر بازار جهانی حکومت می‌کنند نیز نقش داشته باشد و شاید مهم‌ترین تحول همین باشد.

رقابت آمریکا و چین دیگر فقط رقابت بر سر اینکه چه کسی تراشه بیشتری تولید می‌کند، نفت بیشتری می‌خرد یا ناوگان بزرگ‌تری دارد نیست. شواهد برشمرده، نشان می‌دهد رقابت وارد مرحله‌ای شده که در آن قدرت‌های بزرگ برای تصاحب چیزی بنیادی‌تر مبارزه می‌کنند: اینکه چه کسی باید از چه قانونی تبعیت کند. این همان سلاح تازه چین است؛ سلاحی که نه در زرادخانه‌های نظامی، بلکه در وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌های حقوق، دادگاه‌ها، مراکز داوری، نظام‌های پرداخت و متن قوانین ساخته می‌شود. اگر پکن بتواند میان قدرت اقتصادی خود و این معماری حقوقی تازه پیوندی پایدار برقرار کند، ممکن است جهان در دهه آینده با پدیده‌ای روبه‌رو شود که تا همین چند سال پیش کمتر موردتوجه قرار می‌گرفت: چین شاید هنوز یک ابرقدرت حقوقی نباشد، اما به‌سرعت در حال ساختن جهانی است که در آن آمریکا دیگر تنها ابرقدرت حقوقی نخواهد بود.